صلح پایدار؛ قربانی مذاکرات صلح

(هما مبذول؛ پژوهشگر مؤسسهٔ آینده‌پژوهی جهان اسلام)



مقدمه

سال‌های طولانی است که افغانستان در آتش جنگ می‌سوزد و همچنان نیز هیچ چشم‌انداز روشنی پیش روی خود نمی‌بیند. از دوران حملهٔ شوروی سابق، ویرانی‌های پس از جنگ، قدرت‌گرفتن طالبان، حملهٔ امریکا و حتی مذاکرات صلح، آنچه کمترین اهمیت را داشته است، منافع مردم افغانستان بوده است. حضور ایالات متحده، در آغاز، نویدبخش امنیت و آرامش پنداشته می‌شد؛ اما با گذشت زمان روشن شد هدف امریکا صرفاً تضمین امنیت و تأمین منافع خود بوده است. شکل‌گیری مذاکرات صلح و روند ادامهٔ آن هم نتوانست امید به حل مسئلهٔ افغانستان را افزایش دهد. اکنون با تصمیم امریکا برای پایان‌دادن به طولانی‌ترین جنگ و بازگشت به خانه، احتمال می‌رود همین دولت شکننده و امنیت نیم‌بند افغانستان نیز از بین برود؛ به‌خصوص که از زمان اعلام این تصمیم، حملات طالبان گسترده‌تر شده است. سؤال این است که تصمیم ایالات متحده برای ترک افغانستان چگونه بر امنیت این کشور و وضعیت مردم آن تأثیر می‌گذارد. آیا سراب استقرار صلح، همین دستاوردهای اندک را هم قربانی امتیازخواهی افراط‌گرایان می‌کند؟

دلایل خروج امریکا

در عرصهٔ روابط بین‌الملل رئالیستی، همهٔ کشورها به‌دنبال کسب سودند و حاضر نیستند برای منافع ملتی دیگر، از منافع خود بگذرند. ایالات متحده نیز از ابتدا با رویکرد تأمین امنیت و منافع خود، وارد افغانستان شد و هرگز حاضر نبوده است تا ابد، تعهد و مسئولیت خود در قبال این کشور را ادامه دهد. اکنون نیز دیگر سودی از ماندن در این کشور نصیب امریکا نمی‌شود؛ به‌ویژه که در حال حاضر، امریکا دغدغه‌های کلان‌تری همچون تقابل با چین را در پیش روی خود دارد و مایل است پرونده‌های کم‌اهمیت‌تری همچون عراق و افغانستان را مختوم کند.

از سوی دیگر، موافقان خروج امریکا معتقدند طالبان آن‌چنان که گفته می‌شود ظرفیت نظامی ندارد و به‌خوبی دریافته است بدون داشتن حداقل‌هایی از مشروعیت سیاسی، نه از جانب مردم و نه از جانب همسایگان و کشورهای دیگر پذیرفته نخواهد شد. به‌عقیدهٔ این عده، نیروهای دولت افغانستان که با پشتوانهٔ امریکا رشد کرده‌اند، اکنون یارای مقابله با افراط‌گرایان را دارند. علاوه بر این، ایالات متحده اعلام کرده است نیروهای بالقوه و مشاوران خود را برای کمک به صلح در افغانستان باقی خواهد گذاشت و پایگاه‌هایش در همسایگان این کشور را حفظ خواهد کرد. استدلال آن‌ها این است که با خروج امریکا، طالبان دیگر توجیهی برای جنگ ندارد؛ چراکه علت درگیری، حضور نیروهای خارجی در افغانستان بود. از سوی دیگر، آن‌ها ادعا می‌کنند موضع طالبان در قبال زنان در حوزه هایی از قبیل تحصیل، اشتغال و مشارکت، منعطف‌تر شده است و طالبان به‌راحتی نمی‌تواند امتیازاتی که زنان طی دو دههٔ اخیر کسب کرده‌اند، از ایشان سلب کند.

هم گفت‌وگو، هم جنگ

اشرف غنی در فوریه سال ۲۰۱۸ پیشنهاد مذاکرات صلح بدون قیدوشرط با طالبان را مطرح کرد و به آن‌ها وعده داد به‌عنوان حزبی قانونی شناخته شوند و زندانیانشان نیز آزاد شوند. این، نشانهٔ قاطعیت افغانستان در پایان‌دادن به جنگ و درگیری بود. به این ترتیب، جنبشی برای صلح در افغانستان شکل گرفت. ایالات متحده هم زلمی خلیل‌زاد را به‌عنوان مشاور ویژه در امور افغانستان منصوب کرد تا روند مذاکرات صلح در این کشور را پیگیری نماید. مذاکرات بین امریکا و طالبان در اکتبر سال ۲۰۱۸ در قطر را نیز خلیل‌زاد هدایت می‌کرد؛ اما طالبان به‌دلیل اینکه دولت افغانستان را دست‌نشاندهٔ امریکا می‌دانست، از مذاکره با آن امتناع نمود. در فوریه سال ۲۰۱۹ دور دیگری از مذاکرات در دوحه برگزار شد و در آن بر سر پیش‌نویس پیمان صلح توافق صورت گرفت. بر اساس این معامله، نیروهای امریکایی و سایر نیروهای بین‌المللی باید افغانستان را ترک می‌کردند و سایر گروه‌های جهادی اجازهٔ فعالیت در کشور را نداشتند. مذاکره با امریکا برای طالبان پیروزی محسوب می‌شد و شروط این گروه روزبه‌روز بیشتر می‌شد، مثل آزادی زندانیان، خروج کامل نیروهای امریکایی و حذف نام سران طالبان از لیست سیاه شورای امنیت. به دلایل این‌چنینی، مذاکرات تاکنون بی‌نتیجه مانده‌اند. با تمام این‌ها بایدن در ۱۳آوریل۲۰۲۱ قصد خود را برای خروج ۲۵۰۰ نیروی باقی‌ماندهٔ امریکایی در افغانستان تا روز بیستمین سالگرد ۱۱ سپتامبر اعلام کرد.

پیش‌تر، دولت افغانستان در سال ۲۰۲۰ از ۲۹آوریل تا ۳می میزبان لویه‌جرگهٔ چهارروزه برای مذاکره در باب گفت‌وگوهای صلح بود؛ اما باز هم طالبان، دعوت دولت را نپذیرفت. با این حال، طالبان در نشست‌هایی با سیاستمداران افغانستان شرکت می‌کردند. علاوه بر این، طالبان در زمینهٔ خروج امریکایی‌ها مذاکراتی با کشورهای روسیه، پاکستان، چین و ایران برگزار کرد. اما سرانجام در ۲۹فوریه۲۰۲۰، ایالات متحده و طالبان پیمان صلح را در دوحهٔ قطر امضا کردند. مفاد این پیمان شامل خروج همهٔ نیروهای امریکایی و ناتو از افغانستان و نیز تعهد طالبان برای جلوگیری از فعالیت القاعده در مناطق تحت کنترل طالبان و دولت افغانستان است. بنابراین، امریکا متعهد شد اگر طالبان به تعهدات خود عمل کند، در اقدام اولیه، نیروهای خود را تا ژوئیه۲۰۲۰ از ۱۳۰۰۰ به ۸۶۰۰ نفر کاهش خواهد داد. علاوه بر این، امریکا وعده داد پنج پایگاه نظامی خود را تعطیل کند

و به تحریم اقتصادی طالبان پایان دهد.

با این حال، پیش‌شرط طالبان برای مذاکره با دولت افغانستان، آزادی ۵۰۰۰ زندانی طالبان بود. با وجود توافق صلحی که میان ایالات متحده و طالبان صورت گرفت، حملات شورشیان علیه نیروهای امنیتی افغانستان، به‌طرز چشمگیری افزایش یافت؛ به‌طوری که ۴۵ روز پس از توافق، طالبان بیش از ۴۵۰۰ حمله در افغانستان انجام داد که در مقایسه با مدت مشابه در سال گذشته، افزون بر ۷۰ درصد رشد داشت. این در حالی بود که در همین زمان، به‌دلیل کاهش درخور توجه تعداد حملات نیروهای افغانستان و نیز ایالات متحده به طالبان به‌دلیل توافق صورت‌گرفته، تلفات طالبان به‌شدت کاهش یافته بود. رویدادهایی از این قبیل ثابت می‌کند طالبان برخلاف ادعای عده‌ای، تغییر رویکرد نداده و همچنان جنگ را در کنار گفت‌وگو، روش رسمی خود می‌داند.

در مارس ۲۰۲۰ دولت افغانستان از تشکیل تیم مذاکره‌کننده برای توافقات صلح خبر داد؛ ولی طالبان این تیم را نپذیرفت. پس از آن بود که طالبان هیئتی سه‌نفره برای گفت‌وگو دربارهٔ آزادی زندانیان به کابل فرستاد که نخستین نمایندگان طالبان در کابل از سال ۲۰۰۱ به‌بعد بودند. به هر ترتیب، تا آگوست سال ۲۰۲۰ دولت افغانستان ۵۱۰۰ زندانی و طالبان ۱۰۰۰ نفر را آزاد کردند و سرانجام، گفت‌وگو میان طالبان و دولت افغانستان در سپتامبر همان سال در دوحه آغاز شد. اما طالبان به این مقدار نیز اکتفا نکرد و همچنان به گفت‌وگو با دولت بی‌توجهی می‌کرد. در آخرین اقدام نیز با حضورنیافتن در نشست استانبول به‌بهانهٔ دخالت بیگانگان، بار دیگر این بی‌توجهی را ثابت کرد.

مردم فراموش‌شده

به نظر می‌رسد تلاش شتاب‌زدهٔ امریکا برای خروج نیروها از افغانستان پس از جنگی طولانی، بیش از هر چیز و هرکس، به‌ضرر منافع مردم افغانستان خواهد بود. بر اساس پیش‌نویس هشت‌صفحه‌ای صلحی که از امریکا درز پیدا کرد، احتمالاً دولتی موقت برای صلح شکل خواهد گرفت که شامل افرادی از طالبان است. افزون بر این، قانون اساسی دچار تغییراتی خواهد شد و نمایندگی طالبان در کمیسیون مستقل حقوق بشر ایجاد خواهد شد. این به‌معنای آن است که دولت انتقالی، جایگزین دولت فعلی شده و قدرت، میان گروه‌های سیاسی و طالبان تقسیم خواهد شد. طالبانی که تاکنون بدون دراختیارداشتن زور مشروع به هیچ قانونی پایبند نبودند، با دردست‌گرفتن کنترل بخشی از حاکمیت افغانستان، دست خود را به‌مراتب بازتر خواهند دید و میزان خشونت احتمالی آن‌ها برای سرکوب مخالفان قابل‌پیش‌بینی نیست.

دولت افغانستان اعلام کرده است که حاضر به واگذاری قدرت نیست و گزینهٔ انتخابات زودهنگام را پیشنهاد داده است؛ در حالی که طالبان این دولت و قانون اساسی را به رسمیت نمی‌شناسد و خواستار تغییر آن است. با نگاهی به پیشینهٔ طالبان، چندان دور از ذهن نیست که آن‌ها خواستار چه نوع تغییراتی در قانون اساسی هستند؛ برای مثال، سخن‌گوی این گروه به‌وضوح اعلام کرده است در تفکر طالبان، اسلام با دموکراسی در تضاد است. نمایندگی افرادی که سال‌ها برای کسب قدرت، غیرنظامیان را هدف اعمال خشونت‌بار قرار داده‌اند در کمیسیون حقوق بشر، چیزی جز نمایشی تلخ نیست.

بنابراین قرارگرفتن این دو نیروی متضاد در قالب یک دولت انتقالی می‌تواند تا حد زیادی احتمال عقب‌گرد در همهٔ زمینه‌ها را افزایش دهد. حقیقت این است که با وجود ادعای ایالات متحده مبنی بر آموزش نیروهای افغانستان، امریکا در توانمندسازی این نیروها موفق و حتی مشتاق نبوده است؛ به‌طوری که آن‌ها هنوز ظرفیت لازم برای حفظ امنیت کشور خود را ندارند. ناتوانی نیروهای افغان برای مقابله با تهدیدات تروریستی، در حملات اخیر طالبان، به‌ویژه بعد از شروع مذاکرات، به‌وضوح مشاهده می‌شود. یکی از اقدامات منفی دیگر دولت افغانستان در زمینهٔ منافع مردم و حقوق بشر، انحلال وزارت دولت در امور حقوق بشر و برکناری وزیر آن از سوی ریاست‌جمهوری این کشور بود. در حالی که این وزارتخانه به‌عنوان ارگان اصلی مستندسازی و گزارش وضعیت حقوق بشر در افغانستان، می‌توانست نقشی اساسی در مذاکرات ایفا کند.

زنان، قربانیان اصلی جنگ و صلح

با وجود تلاش‌های دو دههٔ اخیر برای بازیابی جایگاه زنان در افغانستان که در بعضی موارد حتی با دستیابی آن‌ها به مناصب برتر سیاسی همراه بوده است، زنان همچنان اصلی‌ترین قربانیان تعصب و افراط‌گرایی هستند. پس از حملهٔ ایالات متحده و سقوط طالبان، زنان در افغانستان از هر فرصتی برای پیشرفت و توانمندشدن در عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی استفاده می‌کردند؛ تا جایی که هم‌اکنون ۲۷ درصد از اعضای پارلمان افغانستان را تشکیل می‌دهند که از جملهٔ بالاترین میزان نمایندگی سیاسی زنان در منطقه است. با این حال، نقش زنان در گفت‌وگوها تشریفاتی است و حضور آن‌ها غیرضروری تلقی می‌شود. یکی از نگرانی‌های اصلی این است که منافع و حقوق زنان، قربانی مصلحت سیاسی و تسریع روند صلح شود. طالبان تأکید دارد که خواستار تشکیل دولت اسلامی است؛ اما حاضر به شفاف‌کردن این موضوع نیست که هدف آن‌ها چه نوع دولت اسلامی است. آن‌ها مدعی‌اند که به حقوق زنان احترام خواهند گذاشت؛ اما تنها تحت قوانین اسلام، و روشن نیست منظور آنان از اسلام همان قوانین سختگیرانهٔ سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ است یا عقاید جدیدی در آن‌ها شکل گرفته است. این امر به ماهیت تهدیدآمیز و غیرقابل‌پیش‌بینی‌بودن آینده دامن می‌زند. طالبان هر دو مسیر خشونت و مذاکره را به طور هم‌زمان طی می‌کند و برای رسیدن به حکومت موردنظر خود، راه‌حل گفت‌وگو با راه‌حل جنگ برایش چندان تفاوتی ندارد.

از دیگر موضوعات نگران‌کننده در میان مردم افغانستان و به‌خصوص زنان این است که تلاش برای رسیدن به صلح به هر قیمتی، ممکن است به نابودی دستاوردهای هرچند اندکی منجر شود که طی ۲۰ سال گذشته در زمینه‌های تحصیلی و اجتماعی برای زنان به وجود آمده است؛ به این معنا که اگر در فرایند صلح، موقعیت زنان و خطرات محتمل برای آن‌ها در نظر گرفته نشود، گامی به عقب است و صلح ناقص خواهد ماند. تحقیقاتی با وسعت جهانی این را ثابت کرده‌اند که حضور زنان و مشارکت آن‌ها در مذاکرات مربوط به صلح، و حتی بالاتر از این، هدایت و رهبری فرایند صلح توسط زنان، به استقرار پایدارتر صلح می‌انجامد و احتمال ازسرگیری مجدد درگیری و منازعات را به‌طرز معناداری پایین می‌آورد؛ در حالی که نابرابری جنسیتی میزان افراط‌گرایی و بی‌ثباتی را افزایش می‌دهد. هرگونه آسیب به دختران و زنان، بخشی از جنگ است و به‌رسمیت‌شناختن آن و توجه به آن در تصمیمات، ضرورت دارد. هر دختری که از ترس ناامنی از تحصیل محروم می‌شود، هر زنی که به‌دلیل نبود امکانات

یا تخریب آن به پزشک و بیمارستان دسترسی ندارد، هر زن و دختری که از ترس جانش ناچار به خانه‌نشینی و تحمل کمبودها می‌شود، بخشی از جنگ و آثار آن است. این‌ها حقایق غیرقابل‌انکاری است که زنان را به‌شدت با جنگ و آثار آن درگیر می‌کند و لزوم مشارکت آن‌ها در حل این بحران و درنظرگرفته‌شدن مسائل و مصائبشان را یادآوری می‌کند.

حضور زنان در فرایند صلح افغانستان و مذاکرات مربوط به آن، هرچند بسیار محدود، گامی رو به جلو است؛ اما این حضور نباید نمادین باشد و به صرف حضور فیزیکی تقلیل یابد. ایالات متحده دراین‌باره تنها به حضور معنادار زنان در مذاکرات اکتفا می‌کند؛ در صورتی که برای برقراری عدالت ضروری است نمایندگی زنان و مشارکت آن‌ها به‌طور کامل و حقیقی صورت گیرد؛ به‌گونه‌ای که امکان رهبری برخی مذاکرات به‌طور برابر با مردان در اختیار آن‌ها قرار گیرد و به تصمیمات و آرای آن‌ها ارزش یکسان داده شود. با وجود حضور چهار زن در مذاکرات صلح (که البته برای افغانستان بی‌سابقه است)، دیدگاه‌های آن‌ها در جلسات مذاکره چندان شنیده نمی‌شود و حتی در برخی از نشست‌ها تنها یک نماینده زن، حبیبه سرابی، حضور می‌یابد. این نشان‌دهندهٔ بی‌توجهی دولت و حتی جامعهٔ جهانی به اهمیت حضور زنان در چنین جلسات و تصمیم‌گیری‌هایی است. خانم حبیبه سرابی که یکی از نمایندگان زنان در هیئت مذاکرات صلح است، می‌گوید زنان بیشترین آسیب را از جنگ دیده‌اند؛ اما با وجود این، در مذاکرات جدی گرفته نمی‌شوند، عضو هیچ حزب سیاسی نیستند، رهبری هیچ گروه نظامی قدرتمندی را در اختیار ندارند و همین باعث می‌شود کشورهای میزبان مذاکرات نیز به حضور زنان اهمیت چندانی ندهند.

این موضوع زمانی پیچیده‌تر می‌شود که شاهدیم تهدیدات و حملات هدفمند علیه نهادهای جامعهٔ مدنی، خبرنگاران، مدافعان حقوق بشر و زنان فعال، از جمله زنان صلح‌ساز، افزایش معناداری یافته است. نمونهٔ آن، حملهٔ مسلحانه به خانم فوزیه کوفی در نزدیکی کابل بود که البته او از این ماجرا جان سالم به در برد. فوزیه کوفی در سال ۲۰۲۰ یکی از اعضای تیم ۲۱نفره‌ای بود که قرار بود نمایندهٔ دولت افغانستان در مذاکرات صلح با طالبان باشند. چهار نمایندهٔ زن در این تیم ۲۱نفره حضور داشتند. بر اساس آمار یوناما[1] قتل‌های هدفمند زنان در سال ۲۰۲۰، نسبت به سال گذشته، سه برابر شده است. در این میان در ماه ژانویه، دو قاضی عالی زن در کابل و در ماه مارس سه زن شاغل در شرکتی رسانه‌ای، کشته شدند. از زمان آغاز مذاکرات دولت با طالبان در سپتامبر ۲۰۲۰، کشتارها شدت یافته است؛ به‌طوری که ۱۷ فعال حقوق بشر در افغانستان کشته شدند. این موج جدید خشونت علیه صلح‌سازان، خبرنگاران، جامعهٔ مدنی و حقوق آن‌ها، تاکتیکی است که برای خاموش‌کردن صدای منتقدان و مخالفان، مرعوب‌کردن آن‌ها و نیز بازداشتن و ترساندن زنان از مداخله در فرایندهای سیاسی استفاده می‌شود. در نتیجه، بسیاری از تحصیل‌کرده‌ها و جوانان افغان، با ناامیدی، کشور را ترک می‌کنند و به کشورهای دیگر پناه می‌برند. دولت هم حمایت ویژه‌ای از این آسیب‌دیدگان نمی‌کند و جامعه به‌سادگی از مهارت‌های آن‌ها محروم می‌شود. پشتیبانی‌نکردن از کسانی که برای ایجاد صلح و ترویج حقوق بشر تلاش می‌کنند، ایجاد و حفظ صلح در افغانستان را به‌شدت تضعیف می‌کند.

۱. هیئت معاونت ملل متحد در افغانستان

دوران حکومت طالبان در افغانستان، یعنی سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱، تاریک‌ترین دوران برای زنان افغان بود. این گروه دسترسی زنان به آموزش ، اشتغال و خدمات بهداشتی را محدود کردند و زنان اجازهٔ حضور در اماکن عمومی را بدون حضور مردان نداشتند. بنابراین مذاکرات صلح دولت با طالبان در حقیقت، تقسیم قدرت با کسانی است که مدتی طولانی، آسیب‌های جدی به زنان وارد کرده و آن‌ها را از حقوق ابتدایی خود محروم کرده‌اند. طالبان با وجود تسلط بر درصد زیادی از خاک افغانستان، در تیم مذاکرهٔ خود هیچ زنی ندارد و اکنون با این مذاکرات، تناقضات گروه‌ها در زمینهٔ حقوق زنان آشکارتر شده است و واضح است ادعای آن‌ها در تغییر مواضعشان در قبال زنان تا چه حد صادقانه است!

نتیجه‌گیری

در صورتی که روند مذاکرات صلح به‌شکلی که هم‌اکنون جریان دارد، ادامه یابد و ایالات متحده همچنان بر ترک مسئولیت‌های خود در قبال مردم و دولت افغانستان اصرار ورزد، این کشور در آینده، شاهد بحرانی گسترده خواهد بود و آشوب‌زدگی حتی دامن کشورهای اطراف را خواهد گرفت. کمک‌های خارجی به دولت ضعیف افغانستان، هرچند گزینهٔ مطلوبی نیست، در وضعیت موجود، یگانه راه پیش روی این کشور است و در غیر این صورت، نیروهای دولتی افغان توان مقابله با طالبانِ حمایت‌شده از سوی پاکستان هسته‌ای را نخواهند داشت. توافقی که هم‌اکنون برای صلح در نظر گرفته شده است نیز هیچ تضمینی برای آینده‌ای روشن نمی‌دهد. احتمال جنگ داخلی میان طرف‌داران دولت و طالبان، موج گستردهٔ مهاجران از جمله جوانان و متخصصان و افراد بامهارت، بحران‌های حقوق بشری و... از جمله مسائلی هستند که پیش روی افغانستان قرار دارند. با واگذاشتن دولت کاملاً نوپایی که هنوز دچار ضعف ساختاری است به حال خود، و تنهاگذاشتنش در مقابل گروهی همچون طالبان، این دولت شانس زیادی برای حفظ دستاوردهای خود از قبیل قانون اساسی و نیروهای نظامی نخواهد داشت؛ چراکه در مقابل خود، گروهی را دارد که در حال حاضر، بیش از نیمی از سرزمین را در کنترل دارد و نیروها و طرف‌دارانش در سراسر کشور پراکنده هستند. این گروه هیچ ابایی از خون‌ریزی ندارد و برای رسیدن به مقصود، راه‌حل جنگ یا صلح برایش یکسان است. در حقیقت در جامعه‌ای که مردم آن، سال‌های طولانی قربانی خشونت بوده‌اند و جان و مال خود را ازدست‌رفته می‌بینند، اگر راه‌حلی برای کاهش آسیب‌ها و جبران خسارات ارائه نشود، سخن‌گفتن از تساهل بی‌معناست و صلح پایدار در چنین شرایطی ایجاد نخواهد شد.

شاید ظاهراً این طور به نظر برسد که طالبان برخی تغییرات جزئی را در مرام خود پذیرفته است؛ ولی با دقت در عملکرد آن‌ها در طول دوران مذاکرات، به‌خصوص پس از توافق با ایالات متحده، به‌سادگی درمی‌یابیم آن‌ها همچنان به راه و روش سنّتی خود که خشونت جزء لاینفک آن است، پایبند هستند. میان اظهارات رسمی طالبان دربارهٔ این مسائل و سیاست‌های محدودکنندهٔ آن‌ها در عمل، شکاف عمیقی وجود دارد. با اینکه زنان در افغانستان توانسته‌اند به مناصب برتر سیاسی دست یابند، طالبان در مناطق تحت کنترل خود، مشارکت سیاسی زنان را بسیار محدود کرده و حتی به دختران، پس از بلوغ نیز اجازهٔ تحصیل نمی‌دهد. این قبیل اقدامات، با وجود مغایرتشان با قانون اساسی افغانستان، همچنان انجام می‌شود.

با وجود اینکه ایالات متحده در سال ۲۰۰۱ منافع مردم افغانستان را در گرو حضور سربازانش در این کشور می‌خواند، آشکار است که هم دو دهۀ پیش که ناخوانده به افغانستان وارد شد و هم اکنون که غیرمسئولانه خواستار ترک این کشور است، به چیزی جز منافع خود نیندیشیده است. در حال حاضر، امریکا به تمرکز بر رقیبی مهم همچون چین نیاز دارد و لذا لازم می‌بیند پرونده‌هایی از قبیل افغانستان و عراق را که دیگر چیزی جز تحمیل هزینه در بر ندارند، رها کند. سیاستمداران امریکایی به‌خوبی می‌دانند که طالبان به چیزی کمتر از حاکمیت بر افغانستان رضایت نمی‌دهند و شاید برای امریکایی‌ها چندان هم نامطلوب نباشد که ثابت کنند در نبودشان چه بر سر امنیت افغانستان، وضعیت حقوق بشر، حقوق زنان، آزادی مطبوعات و قانون اساسی خواهد آمد. البته احتمال خروج و قطع حمایت کامل امریکا از افغانستان حداقل در آینده‌ای نزدیک بعید به نظر می‌رسد؛ اما علت آن نه منافع مردم افغانستان و حفاظت از دولتی نوپا، بلکه حساسیت موقعیت منطقه‌ای این کشور، یعنی همسایگی با چین و ایران و قرابت با روسیه و نیز امکان تهدید مجدد تروریسم علیه خود امریکاست.

موضوع مهم در صورت به‌قدرت‌رسیدن طالبان در افغانستان و به‌رسمیت‌شناخته‌شدن حکومت احتمالی آن، بدعت خطرناکی است که در عرصۀ سیاسی منطقه به وجود می‌آید که نه‌تنها در افغانستان، بلکه در عرصۀ بین‌الملل به امری بسیار پیچیده تبدیل می‌شود. پیروزی طالبان در این مذاکرات، اعتمادبه‌نفس آن‌ها را به‌شدت افزایش خواهد داد؛ به این دلیل که حتی قدرتی همچون امریکا نیز ناچار به سازش و پذیرش آن‌ها شده است. چنین رویدادی به‌معنای پیروزی سایر گروهای افراط‌گرا از جمله داعش و بوکوحرام خواهد بود؛ چراکه رسیدن گروهی تروریستی به رأس حکومت در یک کشور و عادی‌شدن آن می‌تواند به یک روش تبدیل شود و این امید را در هر گروه یا جریان تروریستی به وجود آورد که در صورت استمرار مبارزه و اعمال خشونت گسترده، این شانس به هرکدام از آن‌ها روی خواهد آورد. این یعنی مشروعیت خشونت و تجاوزگری برای دست‌یافتن به قدرت و رسیدن به حاکمیت. این امتیازی است که طالبان حتی در دورۀ حکومت ۵سالۀ خود نیز از آن برخوردار نبود.